

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

یونس نگاه - کابل

۱۶ اپریل ۲۰۲۰



ساعت طلا و دُم ملت

یک نفر در شهر چندین شهرک طلائی داشت. تانک‌های تیل، مارکیت‌ها، موترها و قصرهائی داشت که هرکدام روزانه چندین خشت طلا عاید می‌کرد. او سال‌ها مالک یک بندر بود، لشکری از زورمندان و پول‌داران برایش حق می‌دادند. ساکنان شهر از ترس او را امپراتور می‌گفتند. از زر و زورش دوستان می‌لافیدند و دشمنان می‌ترسیدند اما هیچ کس باور نمی‌کرد که او ساعت طلائی بپوشد. در چشم ملت به او واقعاً نمی‌آمد که ساعت طلائی بپوشد. یک خبرنگار خارجی این راز امپراتور را کشف کرد و همه ساکنان شهر به حیرت فرو رفتند.

مردم فکر می‌کردند که قصه ساعت طلائی توطئه خارجی است. روزی یک خبرنگار داخلی به امید خنثی کردن توطئه خارجی پرسید: جناب امپراتور می‌گویند شما ساعتی دارید که ۲۵ هزار دالر می‌ارزد. درست است؟

امپراتور گفت: بلی. یک تانی، بسیار دارم و قیمت‌تر از ۲۵ هزار دالر.

مردم حیران مانده بودند و از همدیگر می‌پرسیدند این چه حال است؟ راستی امپراتور ساعت طلا دارد؟ می‌گفتند شنیده بودیم که شهرک دارد، می‌دانستیم که قصر دارد، می‌فهمیدیم که تانک تیل و سوپرمارکیت دارد، حتی خبر بودیم که در بانک‌های خارجی خشت طلا و دالر و یورو ذخیره کرده است، اما ساعت طلا، ممکن نیست!

همه هم‌صدا از طریق تلویزیون، و تساب، فیسبوک، تلگرام، تیلیفون و رادیو به جان امپراتور افتادند که امپراتور تو چرا ساعت طلا داری؟

جواب امپراتور کوتاه و کوبنده بود: چون شما خراید.

مردم پرسیدند: پس دُم ما کجاست؟

امپراتور گفت: پیش من.

مردم گفتند: لطفاً دُم ما را پس بده ما به ساعت شما کار نداریم.

امپراتور گفت: دُم شما رایگان نیست. شما قدر دُم خود را نمی‌دانید، اما برای من از ساعت طلا ارزشمندتر است.

مردم گفتند: پس لطف کن دُم ما را یک بار نشان بده.
امپراتور گفت: باشد. تا انتخابات بعدی صبر کنید، نشان‌تان می‌دهم.
مردم ساعت طلا را از یاد بردند و برای روز انتخابات لحظه شماری می‌کردند.